

ویژگی پهلوانان در شاهنامه فردوسی

زهرا احمدی^۱، رضا فرامرزی نسب^۲

^۱ کارشناسی ارشد ادبیات فارسی - دبیر آموزش و پرورش مهر

^۲ دکتری تاریخ و تمدن اسلامی - دبیر آموزش و پرورش شهرستان مهر

چکیده

پهلوانان در شاهنامه دارای خصوصیات و ویژگی‌هایی هستند که این ویژگی‌ها ناشی از تفکر حکیمی فاضل و شاعر گرانقدر فردوسی بزرگ است که آبخوران اخلاق و آموزه‌های اسلامی می‌باشد. پهلوانان در شاهنامه دارای ویژگی‌هایی انسانی و اخلاقی هستند که هر کدام آن را در خود پرورش داده بودند. ویژگی‌های مهم عقیدتی و اعتقادی مانند، پرستش خدا و توکل و اعتماد به او، و عدالت گستر و توجه به قضا و قدر الهی. ویژگی دیگر ویژگی‌های بزمی است که شامل خردورزی، فرصت طلبی، میگزاری و عشق و دلدادگی می‌باشد و همچنین ویژگی‌های ملی و میهنی دارند که سرشار از عشق و علاقه آنها به وطن می‌باشد مانند شاه دوستی و وطن پرستی، انتقام، اطاعت و فرمانبری و هنر نمایی و کسب نام و بزرگی و ... می‌باشد. در پژوهش حاضر پژوهشگر سعی نموده است که به شیوه تحلیلی به بررسی این ویژگی‌ها در میان اشعار فردوسی در شاهنامه بپردازد و متناسب با هر ویژگی در حد امکان اشعار مربوط به آن نیز ذکر گردیده است.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه، فردوسی، پهلوان، قهرمانان.

مقدمه

شاهنامه یکی از شاهکارهای عرصه ادبیات فارسی که چشم هر انسام بصیری با قرائت اشعار آن خیره می‌گردد و به این نتیجه می‌رسد که فردوسی کیست و به جاذبه های فکری فردوسی پی می‌برد. (رنجبر، ۱۳۶۳ : ۳). شاهنامه که به صورت حماسی سروده است دارای قهرمانان و پهلوانانی است که اصل و اساس شاهنامه هستند. این قهرمانان دارای خصلت ها و ویژگیهایی هستند که نشأت گرفته از فکر یک حکیم و اندیشمند مسلمان است که در قهرمانان و پهلوانان ایران تجلی داده است. سوالی که در این تحقیق مطرح شده است این می‌باشد که ویژگیهای پهلوانان در شاهنامه کدام است که به بررسی و تجزیه و تحلیل آن پرداخته شده است.

ویژگی پهلوانان در شاهنامه

در شاهنامه فردوسی برای پهلوانان ویژگیهایی ذکر شده است که در اشعار او کاملاً نمایان می‌باشد که این ویژگیها گوناگون و مختلف است که از تفکر اسلامی و اعتقاد او به دین اسلام ناشی می‌باشد. نشأت گرفته از آموزه های قرآنی و سنت می‌باشد و شرح این ویژگیها چنین است:

الف- ویژگیهای عقیدتی

این ویژگیها که مربوط به عقیده و تفکر دینی پهلوانان است که از آموزه های اسلامی ناشی شده است و نوعی اظهار عقیده و تفکر دینی می‌باشد که فردوسی در اشعار خود آن را به منصفه ظهور درآورده است و شامل مواردی از قبیل اعتقاد جهان پس از مرگ و معاد، مذمت دنیا و قضا و قدر الهی، عدالت گستری و توکل و اعتماد به خدا و ستایش ایزدی می‌باشد که اعتقاد به این دنیا سبب سعادت و خوشبختی انسان در دو جهان می‌گردد. (طباطبایی، ۱۳۶۱ : ۴۱)

بر اساس اشعار فردوسی در شاهنامه پهلوانان همگی موحد و ایزدپرست بودند. و در امور کارهای خود به یاد خدا هنرنمایی می‌کردند و بر اساس یاد و معصیت الهی شمشیر می‌زدند و هرگاه به پیروزی و موفقیت در امور می‌رسند سر بر استان ستایش یکتای بی‌همتا می‌سایند و خاضعانه در برابر او تضرع و زاری و شکر می‌نمودند و زیباترین ویژگی پهلوانان در شاهنامه جلوه‌گری می‌نماید. پرستش و نیایش پروردگار است چرا که آنها به خوبی درک کرده بودند که نیرومندترین و با اقتدارترین قدرت دنیا خداست که همه باید در برابر او خاضعانه سر تسلیم فرود آورند و انسان جانشین خدا در زمین است. (سرامی، ۱۳۸۳ : ۱۱۳)

قهرمانان و پهلوانان در شاهنامه خداپرستانی هستند که در همه حال و با هر شرایطی در سختی ها و مصاقل در خوشی ها و و عیش های خود لحظه ای از یاد خدا (ایزد) غافل نمی‌شوند و او را صاحب شوکت و نیرو و عظمت می‌دانند. این ویژگی ها ناشی از دیدگاه یکتاپرستی فردوسی می‌باشد که از آموزه های اسلامی درس گرفته و به خوبی در درون خود آن را هضم نموده و در شاهنامه اجرا نموده است. بندگی خدا در تمام اعمال پهلوانان شاهنامه موج می‌زند و آنها با همه قدرت و وحشتی که دارد مغرور نمی‌شوند و از طاعت خدا سرپیچی نمی‌کنند. منوچهر با وجود هنرهای پهلوانی و شوکت پادشاهی بندگی خود را به خدا اعلام می‌کند و او را پرستش می‌نماید.

ابا این هنرها یکی بنده ام جهان آفرین را پرستنده ام

همه دست بر روی گریان زنیم همه داستان ها ز یزدان زنیم

کزو تاج و تخت است از اویم سپاه از اویم سپاه و بدویم پناه (۱-۱۳۶-۱۶-۱۷)

زال که می‌خواهد تمهیدات ازدواج خود را با رودابه فراهم نماید به موبدان می‌گوید:

چنین گفت کز داور را دوپاک دل ما پر امید و ترس است و باک

به بخشایش امید و ترس از گناه به فرمان ها ژرف کردن نگاه

ستودن مرا او چنان چون توان شب و روز بودن به پیشش توان

یا زال در ابتدای نامه ای که درباره ازدواج خود با رودابه به سام می نویسد بر وحدانیت و یکتایی خداوند تأکید می کند:

ز خطا نخست آفرین گسترید
بدان دادگر کو جهان آفرید
از اویست شادی از اویست زور
خداوند کیوان و ناهید و هور
خداوند هست و خداوند نیست
همه بندگانیم و ایزد یکیست (۱-۱۷۷-۶۴۱-۶۴۴)

(ب) توکل بر خدا و اعتماد به او

یکی از صفات اخلاقی که هر انسانی باید داشته باشد، توکل و اعتماد به خداوند یکتاست. فردوسی در جاهای مختلفی از شاهنامه از توکل و اعتماد به خدا سخن گفته است. اعمال و حوادثی که در شاهنامه به دست پهلوانانی خلق و ابداع می شود، منوط به لطف و عنایت خدا می داند.

پهلوانان شاهنامه هم قدرت و نیروی خود را ناشی از توکل و اعتماد و اعتماد به خدا می دانند از جمله رستم که پهلوان قوی شاهنامه است به بزرگان و سران سپاه ایران توصیه می کند که پیروزی خود را از خدا بدانند و خود را خس و خاشاک به حساب می آورد.

تهمتن چنین گفت با بخردان
کسی را که یزدان کند نیکیخت
هشیوار و بیدار دل موبندان
سزاوار باشد او را تاج و تخت
جهانگیر پیروز باشد به جنگ
ز یزدان بود زود ما خود که ایم
بیدین تیره و خاک اندرون بر چیمیم (۴-۲۳۱-۳۴۳-۳۴۶)
رستم با توکل بر خدا و اعتماد بر تدابیر او تصمیم به انقراض تاج و تخت افراسیاب و نابودی قدرت او می گیرد.
ز توران بگردانم این تاج و گاه (۵-۴۹-۷۰۲)

(ج) پرهیز از غرور و تکبر

پهلوانان در شاهنامه از هر گونه تکبر و غرور خود را بری و پاک می کنند و عقیده دارند که برای پیروز شدن بر اهریمن ها در جنگ ها باید تکبر و غرور و منیت طلبی را از وجود خود دور کنند و دست به دامن ایزد منان گردند.

همه دست یکسر به یزدان ز نیم
مگر دست گیرد جهاندار ما
معنی از تن خویشتن بگنیم
وگرنه به دست اختر کار ما (۴-۱۳۴-۳۰۲-۳۰۴)

(د) اعتقاد به مرگ و ناپایداری دنیا

پهلوانان شاهنامه به خوبی درک کرده بودند که دنیا ناپایدار است و از بین می رود و به جهان پس از مرگ اعتقادی راسخ دارند این ویژگی اعتقاد به جهان پس از مرگ در جان پهلوان شاهنامه است و فردوسی عقیده دارد که هیچ یک از آن گریزی ندارد. (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۷۲)

یکی را بر آرد بچرخ بلند
و زانجاش گردان به سوی خاک
ز تیمار و دوش کند بی گزند
همه جای بیمست و تیمار و باک (۵-۸۴-۱۳۰۴-۱۳۰۵)
پهلوانان شاهنامه می دانستند که انسان قادر نیست در این دنیا بماند بلکه باید از این دنیا برود و به دنیای دیگر وارد گردد.
دم مرگ چون آتش هولناک
درین جای رفتن نه جای درنگ
ندارد ز برنا و فرتوت باک
بر اسپ فناگر کشد مگر تنگ (۲-۱۷۰-۷-۸)

قباد در جواب برادرش که او را به دلیل زیادی سن از جنگ بازی دارد می گوید:

بدان ای برادر که تن مرگ راست
کسی زنده بر آسمان نگذرد
سر رزم زن سودن ترگ راست
شکارست و مرکش همی بشکرد (۲-۱۶-۱۷۰-۱۷۷)

مرگ در شاهنامه پدیده ای است که قوی ترین پهلوانان در برابر آن عاجز و ناتوان هستند.

همه مرگ داییم پیر و جوان
به گیتی نماند کسی جاودان (۲-۲۳۱-۸۱۰)

(د) اعتقاد به قضا و قدر الهی

در شاهنامه تقدیر و سرنوشت جایگاه خاصی دارد. ماجراها و حوادثی که در شاهنامه در حال گذر است. همه ناشی از تقدیر و نشانی از سرنوشت و تقدیر الهی دارد. قضا و قدر الهی یکی از آموزه های دین اسلام است که فردوسی در شاهنامه آن را در میان اشعار خود بیان کرده است. پهلوانان شاهنامه هم آن را قبول دارند و در شاهنامه مدیران جهان سر هستند: خدا، سپهر و انسان خردمایه (سرامی، ۱۳۸۳، ۱۱۳)

هژبر جهان سوز و نر ازدها
 ز دام قضا هم نیاید رها
 نبشته به سر برد گر گونه بود
 ز فرمان نکاهد نه هرگز فرود
 بخواهد بدن بی گمان بودنی
 نکاهد به پرهیز افزودنی
 زال در نامه خود به سام که درباره موضوع علاقه اس به رودابه می نویسد، دوران کودکی و سختی کشیدن خود را نشان از تقدیر و اثری از سرنوشت می داند.

وگر چند و ندانش سندان بود (۱-۱۷۸-۶۵۶-۶۵۹)
 گرفتار فرمان یزدان بود
 در زمانی که زال احساس تنهایی و اظهار دلتنگی و نگرانی می کند سام به او می گوید:
 گذر نیست بر حکم گردان سپهر
 هم ایدر بگسترد بایدت مهر (۱-۱۵۳-۲۷۰)
 پهلوانان ایران باستان که به قضای الهی پایبند و به آن دل سپرده اند، گرچه خود را در برابر تغییر سرنوشت عاجز و ناتوان می بینند که رستم می گوید:

بکوشیم و ز کوشش ما چه سود
 بز صداقت راستی و عدالت گستری
 کز آغاز بود آنچه بایست بود (۴-۳۱-۳۷۹)
 ارزشهای اخلاقی که ریشه در فطرت انسان ها دارد و فطرت در همه انسان ها مشترک است. ارزشهای اخلاقی نیز در همه انسان ها وجود دارد. در پهلوانان شاهنامه نیز ارزشهای اخلاقی مانند راستی و عدالت گستری موج می زند. از دیدگاه فردوسی پهلوانان شخصیت های کمال یافته هستند که همگی نیکوکار و عدالت خواه هستند و بر اساس راستی و انصاف عمل می کردند.

همان به که با کینه داد آوریم
 به کام اندورن نام یادآوریم
 که نیکی ست اندر جهان یادگار
 نماند به کس جاودان روزگار
 همین چرخ گردنده با هر کسی
 تواند جفاگستریدن بسی (۵-۳۱۸-۱۳۸۶-۱۳۸۸)
 راستی و درستی در ذات و گوهر پهلوانان شاهنامه وجود دارد زیرا فردوسی خالق شاهنامه بر اساس دیدگاه اسلامی و توحیدی خود آن را ترسیم کرده است و بر اخلاق و منش اسلامی تاکید دارد

سرمایه مردمی راستی ست
 ز تاری و کژی بیاید گریست (۶-۳۸-۴۹۰)
 (ه) عدم تعدی و تجاوز به دیگران
 از صفات پسندیده پهلوانان شاهنامه توجه به این نکته که نباید به قوق دیگران تجاوز کرد و حق و حقوق مردم را رعایت نمود. پهلوان شاهنامه سعادت و نیک بختی و نعمت ها را از آن همه انسان ها می داند و هشدار می دهد که احدی حق ندارد به حق دیگران تجاوز نماید.

نداریم گیتی بکشتن نگاه
 که نیکی دهش را جز انیست راه
 جهان پر زگنجست و پر تاج و تخت
 نباید همه بهر یک نیکیخت (۴-۳۳۳-۳۶۴-۳۶۵)
 و: عرفان و اعتکاف

پهلوان در شاهنامه گاهش اوقات دارای خوی عرفانی و اعتکافی دارند که نوعی دنیاگریزی در کار آنها نمایان می شود. از تعلقات دنیایی گریزان هستند و حالت عرفانی و روحانی به خود می گیرند. پهلوانانی مانند ایرج، سیاوش، کیخسرو و لهراسب حالت عرفانی و روحانی در کارهایشان مشخص می شود و اکثراً افرادی نیکوکار و خردمند هستند که مورد احترام و تکریم فردوسی قرار می گیرند:

کیخسرو یکی از افراد دنیاگریز و عارف مسلک شاهنامه است و هنوز عرض به نیمه نرسیده است که از پادشاهی کناره می گیرد و ناپدید می شود.

کنون آن به آید که من راه جوی
شوم پیش یزدان پر از آب روی
مگر هم بدین خوبی اندر نهان
پرستنده کردگار جهان
روانم بدان جای نیکان برد
که این تاج و تخت مهی بگذرد (۵-۳۸۱-۲۴۴۵-۲۴۴۷)
او از همه چیز گذشت و به نیایش خدا پرداخت و یک هفته شب و روز به پرستش و بندگی خالق همت گماشت.
بیامد خرامان به جای نماز
همی گفت کای برتر از جان پاک
همی گفت کای برتر از تیره خاک
برآرنده آتش از تیره خاک

مرا ببین و چندین خرد ده مرا
هم اندیشه نیک و بد ده مرا
تو را تا بباشم نیایش کنم
بدین نیکوییها فزایش کنم (۵-۳۸۱-۲۴۵۶-۲۴۶۳)
از دیگر شخصیت هایی که فردوسی او را به عنوان یک عارف و معتکف معرفی می کند لهراسب شاه است که فردی دنیا گریز بوده است. او وقتی که فرزندش گشتاسب با اصرار از او تقاضای واگذاری تاج و تخت می کند عارفانه در جواب می گوید:
ز گیتی یکی گنج ما را بس است
که تخت مهمی را جز ار من کس است (۶-۶۱-۸۴۷)
در نهایت لهراسب تخت شاهی را به گشتاسب می سپارد و خود به آتشکده بلخ می رود و تا آخر عمر یعنی سی سال به اعتکاف و عبادت می پردازد

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فرود آمد از تخت و بر بست رخت
به بلخ گزین شد بر آن نوبهار
که یزدان پرستان بدان روزگار
مران جای را داشتندی چنان
که مر مکه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست
فرود آمد از جایگاه نشست
به بست آن در آخرین خانه را
نماند اندر و خویش و بیگانه را
همی بود سی سال پیشش به پای
برینسان پرستید باید خدای (۶-۶۶-۱۴-۲۱)

ز: اعتقاد به غیب
از صفات و خصوصیات پهلوانان در شاهنامه اعتقاد به غیب می باشد که از شروط متقین در قرآن در سوره بقره آمده است. پهلوانان شاهنامه مانند فردوسی موحد هستند و اعتقاد به غیب دارند. وقتی که حرف روابط معنوی و تأییدات غیبی به میان می آید عوامل ظاهری و مادی را تحت شعاع قرار می دهد.

نستند بر ما در آسمان
به پایان رسد هر بد بدگمان
اگر بخشش کردگار بلند
چنانست کاید به ما برگزند
بپرهیز و اندیشه نابکار
نه برگردد از ما بد روزگار (۴-۱۹۲-۱۲۹۲-۱۲۳۱)

نتیجه ای که از موارد بررسی شده حاصل می شود اینست که فردوسی در شاهنامه ویژگی های عقیدتی برای پهلوانان بر می شمرد که این ویژگی ها در اخلاق اسلامی هم وجود دارد و یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا، اعتقاد به قضا و قدر الهی، توکل به خدا، اعتقاد به غیب، و روز آخرت و ناپایداری دنیا که همه از اصول اخلاق اسلامی است در پهلوانان شاهنامه هم موج می زند و این ناشی از عقاید وحدانی فردوسی که ناشی از آموزه های اخلاقی و اسلامی او می باشد.

۲- ویژگی های بزمی
از خصوصیات پهلوانان شاهنامه ویژگی های بزمی است که فردوسی ضمن اشعارش آنها را بیان داشته است. ویژگی هایی که شام خردورزی و عقل گرایی، غنیمت شمردن فرصت ها، باده پیمایی و می گساری و عشق ورزی و دلدادگی می باشد که شرح هر کدام چنین است.

الف) خردورزی و تدبیر

از خصوصیات بزمی پهلوانان در شاهنامه خردورزی و تدبیر آنهاست، که باید از عقل و تدبیر بهره ببرند. پهلوانان شاهنامه از نگاه فردوسی انسان هایی چاره اندیش و مدبر می باشند که خردورزی رکن اصلی زندگی آنهاست.

پهلوان شاهنامه از نیرنگ بهره می برد در صورتی که اصول انسانی و مردانگی را خدشه دار نکند و باعث بزرگی و رهایی ایران زمین گردد و آن را از محاسن و اخلاق حمیده و منش والا محسوب می کند. از دیدگاه دکتر محمد ندوشن پهلوان می تواند دل پر از کیمیا داشته باشد. (اسلامی ندوشن، ۳۰۵)

فردوسی در جاهای گوناگونی از شاهنامه از افسون و نیرنگ به جا و حق پهلوانان را ستایش کرده و از صفات عالی و برتر آنها ستوده است. مثلاً گردآفرید برای رهایی خود از دست سهراب با او بند و نیرنگ می کند و هنگامی که سالم به دژ باز می گردد، کژدم بر او آفرین می خواند و او را می ستاید که هم رزم برجسته است و هم افسون و رنگ.

که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ (۲-۱۸۸-۲۵۵)

نمونه هایی از خردورزی پهلوانان در شاهنامه

۱- خردورزی رستم در رهانیدن بیژن (۵-۵۹-۸۷۳-۸۷۸)

۲- خردورزی رستم در برابر سهراب (۲-۲۲۳-۶۸۹-۶۹۲)

۳- تدبیر جهان پهلوان در برابر اکوان دیو (۴-۳۰۵-۶۳-۷۶)

۴- خردورزی و چاره گری بیژن بعد از کشتن هومان (۵-۱۲۳-۸۲۱-۸۲۸)

۵- چاره گری اسفندیار در گشودن رویین دژ (۶-۱۹۲-۴۵۳-۴۶۱)

۶- انکار و حقیقت توسط هجیر در معرفی رستم (۲-۲۱۳-۵۶۷ و ۳-۲۱۸-۶۲۸-۶۳۰)

۷- انکار حقیقت توسط افراسیاب در محضر افراسیاب (۵-۲۶-۳۰۴-۳۱۷)

آنچه که استنباط می گردد این است که پهلوانان ایرانی در شاهنامه از خردورزی و تعقل بالایی برخوردار بودند و سعی داشتند که آن را به خوبی استفاده کنند تا بهتر بتوانند کارهای خود را پیش ببرند.

در امور گوناگون از فریب و نیرنگ هم بهره می برند که نوعی استفاده از عقل و خردورزی است زیرا در شاهنامه استفاده از فریب و نیرنگ نوعی خردورزی و استفاده از عقل گرای است.

در دین اسلام هم بر عقل گرایی و خردورزی تأکید زیادی شده است و در آیات متعددی از قرآن بهره بردن از عقل تأکید شده و عدم استفاده از عقل و خرد توسط انسان ها در قرآن مورد نکوهش قرار گرفته است و باعث سقوط و نابودی انسان معرفی شده است.

ب: فرصت طلبی (اغتنام فرصت)

از خصوصیات پهلوانان در شاهنامه فرصت طلبی آنها می باشد که فردوسی در اشعار خود آن را بیان داشته است. پهلوانان شاهنامه به خوبی از فرصت ها بهره می بردند و از نعمت ها و مواهب آن بهره مند می شدند زیرا جهان را زودگذر و بی اعتبار می دانستند. عقیده داشتند که باید از نعمت ها و موهبت های طبیعی و فرصت موجود بهره گرفت و خوش زیست یعنی دم نگه داشت. جهان پهلوان شاهنامه بعد از شکست سپاه توران، هنگام تقسیم غنایم می گوید:

چنین گفت کین روز ناپایدار گهی بزم سازد گهی کارزار

همی گردد این خواسته زان برین به نفرین بود گه گهی بآفرین

زمانه نماند به آرام خویش چنینست نابود آیین و کیش

یکی گنج از این سان همی پرورد یکی دیگر آید کزو برخورد (۴-۲۶-۸۰۳-۸۰۶)

پادشاهان و پهلوانان ایران باستان مردمانی خوش گذران بودند. در صورتی که دنیا را گذران و ناپایدار می دیدند و خود را از موهبت ها و لذاذ الهی بی نصیب نمی دیدند و فرصت را غنیمت شمرده و از آن بهره می بردند و خود را شاد و مسرور نگه می داشتند.

نشست آنگهی سم با زیب و جام
 همی داد چیزو همی راند کام (۱-۱۵۲-۲۴۱)
 یا زال که در مسیر شهر کابل است در هر کجا که فرصتی بیابد فرود می آید و بساز بزم می گسترد.
 به هر جایگاهی بیاراستی
 می و رود و رامشگران خواستی (۱-۱۵۵-۹۲)
 زمانی که به شهر کابل می رسند، خوان پهلوانی پهن می نمایند و به عیش و نوش می پردازند.
 گشاده دل و بزم ساز آمدند
 سوی تخت پیروزه باز آمدند
 یکی پهلوانی نهادند خوان
 نشستند بر خوان با فرخان
 گسارنده می، می آورد و جام
 نگره کرد مهربات را پور سام (۱-۱۵۶-۳۰۶-۳۰۸)
 جهان پهلوان شاهنامه که در نقد وقت و اغتنام فرصت از دیگر پهلوانان ایران سر آمد و قوی تر است این خصلت پهلوانی را نیک
 تعریف کرده است.

چو رستم بیامد بیاورد می
 به جام بزرگ اندر افکند پی
 همی گفت شادی تو را مایه بس
 به فردا نگو خردمند کس
 کجا سلم و ثور و فریدون کجاست
 همه ناپدیدند با خاک راست
 بیوییم و رنجیم و گنج آکنیم
 بدل بر همی آرزو بشکنیم
 سرانجام زو بهره خاک است و بس
 رهایی نیابید از او هیچکس
 شب تیره سازیم با جام می
 چو روشن شود بشمرد روز پی (۴-۳۱-۳۷۱-۳۷۶)
 ج) میگساری و باده پیمایی

از خصوصیت های بزمی پهلوانان در شاهنامه و پادشاهان در میگساری و شرابخواری بیش از حد معمول است. پهلوان در شاهنامه همانطور که مرد میدان رزم است و آیین سوارکاری و تیره اندازی را باید بیاموزد باید مرد میدان بزم و قهرمان مجلس میگساری و رامشگری هم باشد و آیین و رسم آن را فرا بگیرد و میگساری و باده پیمایی از اسباب پهلوانی می دانستند. گودرز در میدان نبرد نامه ی صلح آمیز پیران وسیه را با میگساری پاسخ می دهد:

به یک هفته گودرز با رودوی
 همی نامه را پاسخ افکند و پی
 ز بالا چو خورشید گیتی فروز
 بگشتی سپهبد که نیم روز
 می و رود و مجلس بیا راستی
 فرستاده را پیش خود خواستی (۵-۱۵۳-۱۲۰۲-۱۲۰۴)
 قهرمانان شاهنامه در شدیدترین وضع جنگی وقتی فراغت می یابند بساط می و باده گساری می گستراندند و لحظاتی گرد و غبار سختی جنگ را از چهره می زدودند.
 نشستند بر خوان و می خواستند
 کیکاووس بعد از پیروزی سپاه ایران در جنگ مازندران یک هفته در آن ناحیه می و جام یاقوت به دست، درنگ می کند.
 سیم هفته چون کارها گشت راست
 می و جام و یاقوت و میخواره خواست
 به یک هفته باویژگان می بچنگ
 به مازندران کرد زان پس درنگ (۲-۱۲۳-۸۷۰-۸۷۱)
 قهرمانان شاهنامه در پایان هر نبردی که با پیروزی همراه باشد به بزم می نشستند از جمله گشتاسب. بعد از گشوده شدن رویین دژ و کشته شدن از جانب تورانی و بازگشت اسفندیار به شهر ایران مجلس بزم و شراب خواری ساز می کند.
 بیاراست گشتاسب ایوان و تخت
 دلش گشت خرم به آن نیکبخت
 به ایوانها در نهاوند خوان
 به سالار گفتم مهان را بخوان
 بیامد زهر گنبدی میگسار
 به نزدیک آن نامور شهریار
 می خسروانی به جام بلور
 گسارنده می داد رخشان چو هور
 دل دشمنان را به آتش بسوخت
 همه چهره دوستان بر فروخت
 پدر خورد با شرم یاد پدر
 پدر همچنین نیز یاد پسر (۶-۲۱۴-۸۳۷-۸۴۲)

د) عشق ورزی و دلدادگی

یکی از ویژگیهای طبیعی انسانها عشق ورزی است. شاهنامه هم به عنوان یک شاهکار هنری هرگز پهلوانانش را خالی از عشق ورزی و دلدادگی قرار نداده است. در اشعار شاهنامه عشق ورزی و دلدادگی پهلوانان موج میزند. بشر قبل از آنکه به وصف پدیده های طبیعی و حوادث خارجی و اجتماعی بپردازد خود را با سروده های عشق و بیان حالات و عواطف درونی سرگرم می کند. اغلب ملت ها در آغاز حیاتشان منظومه های غنایی فراوانی دارند پس باید گفت که حماسه اصلا و اساساً از شعر غنایی پدید آمده است و از آن منبعث شده است (صفا، ۱۳۶۳: ۱۴)

در اشعار شاهنامه اشعار غنایی و عاشقانه در عین حال حماسی با داستان های عشق بازی و دل دادگی قهرمانان یافت می شود. عشق پهلوانان شاهنامه عشقی مشروع و معقول و همراه با عفاف و پاک دامنی است. فردوسی و عشق پهلوانان از عفت و پاکدامنی تجاوز نکرده است. پهلوانان شاهنامه عشق را برای نامجویی و شهوت رانی نمی خواستند بلکه عشق را مقدمه ای برای جفت گیری می دانست و آن را از اصول و آئین دین می دانستند چنان که زال که سخت شیفته و دل داده رودابه است می گوید:

چه مهتر چه کهتر چه شو شد جفت جوی
بدین در خردمند را جنگ نیست
داستان های عاشقانه شاهنامه چند ویژگی دارد:
۱- از داستان های پهلوانی و حماسی جدا نیست
۲- داستان های عاشقانه با رقت و احساسات و جلال و شکوه و جمال و لطافت زنان و عفت و پاکدامنی جوان مردان همراه است.
۳- خالی از زبونی و شیفتگی عشاق، پریشانی عقل و خفت فکر است
۴- در داستان های عاشقانه سجایای اخلاقی و معیار های انسانی حفظ می شود.
در شاهنامه نمونه هایی از داستان های عاشقانه وجود دارد از جمله:
۱- عشق بیژن به منیژه که از داستان های زیبا و عاشقانه شاهنامه می باشد که در ابیاتی طولانی به آن پرداخته شده است و به دلیل اختصار ذکر نمی گردد. (۵-۱۸-۱۸۸-۲۳۳)
۲- عشق زال به رودابه که از داستان های جالب می باشد و زال بدون رودابه را ملاقات کرده باشد با شنیدن وصف او عاشق او می گردد و آتش عشق او درونش را روشن می کند. (۱-۱۵۷-۳۳۱-۳۳۲)
رودابه مدهوش زال گردیده است و به هنر های پهلوانی زال مهر می ورزد و فریاد می زند:

نقیصر بخواهم نه مغفور چین	نه از تاج داران ایران زمین
به بالای من پور سامست زال	ابا بازوی شیرو بابرزیال
گرش پیر خوانی همی گر جوان	مر او بجای تنست و روان
مرا مهر او دل ندیده گزید	همان دوستان از شنیده گریست
برو مهربانم نه بر روی و موی	به سوی هنر گشتمش مهر جوی
پرستنده آگه شد از راز او	چو بشنید دل خسته آواز او (۱-۱۶۲-۴۰۲-۴۰۶)

۳- ویژگی های ملی و میهنی:

پهلوانان شاهنامه دارای ویژگی های ملی و میهنی خاصی هستند که در اشعار آن کاملاً پیدا و هویدا هستند مانند شاه پرستی، میهن پرستی، انتقام و کینه جویی، اطاعت و فرمان برداری، هنر نمایی، کسب نام و نشان، سخن وری، چاره گری و تدبیر و شجاعت می باشد که شرح هر کدام چنین است:

الف: میهن دوستی و شاه پرستی

پهلوانان شاهنامه ویژگی خاصی که دارند اینست که عشق و علاقه خاصی به وطن و سرزمین خود دارند و شاه پرستش آنان در نتیجه میهن دوستی آنان می باشد. به عقیده آن ها پادشاه رأس هرم و حافظ سرزمین می باشد و عاملی است برای حفظ وحدت و انسجام مردم.

در اشعار شاهنامه اطاعت از پادشاه چنین آمده است:

بدان ای نگهبان توران سپاه
که فرمان جز اینتست ما را ز شاه
مرا جنگ فرمود و آویختن
به کین سیاوش خون ریختن
چو فرمان خسرو نیارم به جای
روان شدم دارد بدیگر سرای (۵-۱۵۷-۱۲۶۲-۱۲۶۶)

پهلوانان ایرانی به اندازه ای به پادشاه وقت وفادار بودند که همه هستی خود را وصف تاج و تخت خاندان پادشاهی کرده بودند و وجود و زندگی خود را برای حفظ پادشاه در مخاطره می افکندند.

به سالار گفتند ما بنده ایم
خود اندر جهان شاه را زنده ایم (۱-۱۲۱-۷۱۳)

همه گر گساران مازندران
به تو راست کردند به گرز گران

نکردند زمانی بر و بوم یار
تر خواستم را دو پیروز و شاد (۱-۲۰۵-۱۰۵۵-۱۰۵۶)

پهلوانان شاهنامه عقیده داشتند که نا فرمانی از پادشاه مساوی با نافرمانی از فرمان یزدان است و افتادن در آتش قهر الهیست. چنان که سام می گوید:

گراموزش کردگار سپهر
نیابید و از نوذر شاه مهر

بدینت گیتی اندر بود خشم شاه
بور گشتن آتش بود جایگاه (۲-۹-۴۵-۴۶)

پهلوانان شاهنامه انسان های نجیبی بودند که با توجه به موقعیت بالا و برخوردار از جاه و مال و خدم چشم در برابر اوامر و نواهی پادشاه تسلیم بودند و به او احترام می گذاشتند.

چو کاووس را دید دستان سام
نشسته بر او رنگ بر شادکام

بکش کرده دست و سرافکنده پست
همی رفت تا جایگاه نشست (۲-۸۱-۱۰۱-۱۰۲)

ب: انتقام و کین جویی

بزرگترین محرک و عامل اساسی تمام جنگ ها و اعمال جنگجویانه و هنری پهلوانی قهرمانان و پهلوانان ایران باستان، روحیه و منش انتقام جویی و کین خواهی است. استخوان بندی قسمت اعظم داستان های ملی و حماسی شاهنامه بر اساس حس انتقام جویی و مجازات جنگ افروزان است. پهلوانان ایران باستان در شاهنامه به منظور کشورگشایی و تسلط جویی با دشمنان خود نمی جنگند. آنان این باور را دارند که از جهات گوناگون مورد ظلم و تعدی قرار گرفته اند و اصول اخلاقی و منش انسانی به آنان اجازه می دهد که از کین و هستی خود دفاع کنند.

و دیگر که این جای کین جستن است
جهان راز اهرمنان شستن است

به کین سیاوش به فرمان شاه
نشاید که داریم ما جان دریغ (۵-۱۲۳-۶۶۱-۶۶۶)

اشعار زیر که از زبان زواره است که سوگندی خود را تا انتقام خون سیاوش نگیرد به شکار و خواب نپردازد.

زواره یکی سخت سوگند خورد
فرو ریخت از دیدگاه آب زرد

کزین که رستم بر آساید ایچ
همه کینه را کرد باید بسیج

همانگه چو نزد تهمتن رسید
خروشید چو روی او را بدید

بدو گفت کاید به کین آمدیم
وگر لب پر از آفرین آمدیم

چو یزدان نیکی دهش زور داد
از اختر ترا گردش هور داد

فرامش مکن کین آن شهریار
که چون او نبیند دگر روزگار (۳-۱۹۴-۲۹۶۳-۲۹۷۰)

اطاعت و فرمانبرداری

از خصوصیات و ویژگی های ملی و میهنی پهلوانان، و شاهنامه این بود که تابع و فرمانبردار بودند. در برابر مسیحیت ها و فرمان های عاقلانه فروتن بودند و اهل لجاجت و عناد نبودند و همه خود اهل تبعیت و پیروی از امر و نواحی بزرگان بودند. این تبعیت و فرمانبرداری از خصوصیات اخلاقی پهلوانان بود که بیشتر در حفظ منافع میهن و ملی این کارها را انجام می دهند
در اشعار آمده است:

فرستاده نزد سیاوش رسید
چو آن نامه شاه ایران بدید
زمین را ببوسید و دل شاد کرد
ز هر غم دل پاک آزاد کرد.
از آن نامه شاه چون گشت شاد
بخندید و نامه به سر بر نهاد
نگه داشت بیدار فرمان اوی
نیچید دل را ز پیمان اوی (۳-۴۷-۶۹۲-۶۹۵)

در اشعار زیر سیاوش از سر صدق فرمان شاه را اجرا می کند و اسرا را آزاد می کند.

چنین گفت ز نگه که ما بنده ایم
به مهر سپهد دل آکنده ایم
فدای تو بادا تن و جان ما
چنین باد تا مرگ پیمان ما (۳-۷۰-۱۰۸۳-۱۰۸۴)

پهلوانان در شاهنامه معتقد بودند که چون در مسیر الهی حرکت می کنند پس باید سختی های راه را تحمل کنند و فرمان ها و نواهی پادشاه را نصب العین خود قرار دهند و دستوران و نظریه های بزرگان کشوری و لشکری را قبول نمایند تا به وظایف خدایی، انسانی و ملی خویش نیک عمل کرده باشند.

کیخسرو به محض نشستن بر تخت شاهی ایران فرما بسیج عمومی را صادر می کند. سران سپاه ایرا را سردرد و تسلیم با شهریار پیمان خون می بندند.

بزرگان به پاسخ بیاراستند
بدرد و دل از جای برخاستند
که ای نامدار جهان شاه باش
همیشه ز رنج و غم آزاد باش
تن و جان ما سر به سر پیش توست
غم و شادی کم و بیش توست.
ز مادر همه مرگ را زاده ایم
همه بده ایم ار چه آزاده ایم (۶-۱۶-۱۳۳-۱۳۶)

د: هنرنمایی

هنر در ذات انسان ها وجود دارد که باید آ را شکوفا کرد و به مصه ظهور درآورد. پهلوانان شاهنامه افرادی مستعد و خلاق و هنرمند و بودند و انواع هنرها را از خود به نمایش می گذاشتند. اینها در اصول پهلوانی هنرهای زیادی داشتند و به اصول پهلوانی و هنرهای آن کاملاً آگاه و آشنا بودند و یکی از دلایل موفقیت آنها بر رقبا هنرهای ظریف و خارق العاده آنها بود که شاهنامه سراسر تجلی این هنرهاست. نمونه هایی از این هنرمندی ها:
هنرمندی سیاوش:

من ایدون شنیدم که اندر جهان
کسی نیست مانند او از مهان
به بالا و دیدار آهستگی
به فرهنگ و رأی و به شاستگی
هنر با خرد نیز بیش از نژاد
ز مادر چنو شاهزاده نژاد
به دیدن کنون از شنیدن بهشت
گرانمایه و شاهزاده و مهست (۳-۷۲-۱۱۱۱-۱۱۱۴)

-هنرمندی سیاوش در میدان چوگان (۳-۸۷-۱۳۳۵-۱۳۴۳)
-هنرمندی سیاوش در میدان تیر (۳-۸۸-۱۳۵۸-۱۳۷۵)
-هنرنمایی در شکارگاه افراسیاب (۳-۹۰-۱۳۹۰-۱۳۸۵)
-هنرنمایی سیاوش در کمان دادی (۳-۱۲۱-۱۸۵۴-۱۸۵۹)
-هنرنمایی کیخسرو (۳-۱۶۱-۲۴۷۶-۲۴۸۰)
-هنرنمایی بهرام در گرفتن تاج و ریونیز (۴-۱۰۰-۱۴۰۷-۱۴۱۵)

-هنرنمایی بیژن در رزم گرازان (۵-۱۴-۱۲۲-۱۳۴)

-هنرنمایی کشتاسب در ریا و قصیر روم (۶-۳۱-۳۸۸-۳۹۶)

-هنرنمایی در به دام انداختن پادشاه سرزمین خزر (۶-۵۳-۷۲۱-۷۲۵)

-هنرنمایی زال در تیراندازی (۱-۱۶۳-۴۰۵)

کسب نام و بزرگی

هر انسانی علاقمند است که نامش بلند و جاویدان بماند و برای اعتلاء و بلندی آن تلاش و کوشش می نماید تا همیشه جاودانه بماند. پهلوانان در شاهنامه هم برای اعتلاء و بلندی نام خود تلاش می کردند و سعی داشتند که آن را جاویدان کنند. پهلوانان شاهنامه همیشه سعی داشتند که از اهریمن ها و انسان های دون صفت دوری کنند تا از این طریق به نام و بزرگی آنها لطمه ای وارد نشود و با انجام کارهای انسانی و بلند همتی نام نیک و بزرگ کسب نمایند. پهلوانان شاهنامه همیشه در جنگ ها و سخت ترین لحظات زندگی ان به خواری و ذلت نمی دادند و با عزت و سربلندی زندگی می کردند و پیوسته در آرزو و کسب آواره و نام بزرگی بودند. سام یکی از پهلوانان شاهنامه همیشه پر اندیشه (لواپس) است که چگونه زندگی کند که نیکنام و سربلند از عرصه گیتی خارج گردد.

بیامد پر اندیشه دستان سام که تا چون زید تا بود نیکنام (۱-۱۵۴-۲۸۰)

پهلوانان شاهنامه بر حقانیت خویش اعتقاد راسخ دارند و در راه حق کوتاهی نمی کنند و سعی دارند با نام و عزت و سربلندی زندگی کنند و مردن را بسی بهتر از این می دانند که زنده بماند دشمن از او شادکام گردد.

چنین گفت موبد که مردم به نام به ار زنده دشمن بدو شاد کام

پهلوانان شاهنامه عقیده دارند که یا باد تن به مرگ بدهیم یا اینکه به بزرگی و نام نیکو دست یابیم.

بباید گزیدن سواران مرد ز بالا شدن سوی دشت نبرد

به سان شبیخون یکی رزم سخت بسازیم تا چون بود یار بخت

اگر یک به یک تن بکشتن دهیم دگر تاج گردنگشان بر نهیم

چنین است فرجام آوردگاه یکی خاک باید یکی تاج و گاه (۴-۱۵۱-۵۵۹-۵۶۲)

اسفندیار می گوید:

کسی بی زمانه به گیتی نمرد نمرد آنک نام بزرگی ببرد (۶-۲۷۳-۹۲۲)

سخنوری و کارآگاهی

پهلوانان شاهنامه همان طور که هنرمند و حس انتقم جویی و شجاعت و پالاکی دارند، از فن سخنوری و کارگاهی نیز برخوردار هستند و با فصاحت بلاغت تمام مطلب و مقصود خود را بیان می کنند.

پهلوانان شاهنامه توان این را دارد که هم خود را ستایش کند و هم دیگران را ستایش کند و خصوصیات و ویژگی های آن را بیان کند.

پهلوانان شاهنامه در میدان فصاحت و بلاغت و حاضر جوابی گوی سبقت را از حریفان خود می ربایند و چون بر کرسی رأی و تدبیر و مشورت گرمی نشسته اند، بهترین و نافذترین نظریه ها را در امور لشکری و کشوری بیان می کنند (اسلامی ندوشن،

۱۳۸۶ : ۱۲۶-۱۲۵)

در خصوص سخنوری رستم سروده شده است که :

چنین گفت رستم که نام من ابر اگر ابر باشد به زور هژبر

همه نیزه و تیغ بار آورد سران را سر اندر کنار آورد

بگوش تو گر نام من بگذرد دوم و جان و خون و دلت بفسرد

نیامد بگوشت بهر انجمن کمند و کمان گو پیلتن

بهران مام کو چوم تو زاید پسر
گفت دوز خوانیمش ار مویه گر
تو با این سپه پیش من وانده ای
همی گوز بر کنید افشاندن اس (۲-۱۰۱-۶۶-۴۶۵)

نمونه دیگر و عالی سخنوری رستم در جنگ با جنگش که به فرمان خاقان چین متبرکانه به میدان رستم قدم نهاده است ظاهر می گردد (۴-۲۱۱-۴۶-۵۱)

زال از پهلوانان شاهنامه با سخنوری و فصاحت مقدمه چینی خردمندانه می کند و موضوع دلدادگی و زناشویی خود را با موبدان و فرخ مردان در میان می گذارد (۱-۱۷۵-۶۰۲-۶۱۱)

نمونه های دیگر سخنوری پهلوانان شاهنامه
-سخنوری بیژن در محضر افراسیاب (۵-۲۷-۳۲۰-۳۳۱)
-سخنوری گودرز در برابر هومان (۵-۱۱۵-۵۳۱-۵۳۷)
-نامه بلیغ و رسای گودرز به پیران وبسه (۵-۱۵۴-۱۲۰۹-۱۲۱۸)
-حاضر جوابی کس خسرو (۵-۲۶۸-۵۴۶-۵۴۴)

ز: چاره گری و تدبیر:

چاره گری و تدبیر پهلوانان شاهنامه خصوصیت دیگری که داشتند این بود که انسان هایی چاره اندیش و مدبر بودند. آن ها با چاره اندیشی و تدبیر لازم گره از مشکلات را می گوشدند و غیر ممکن ها را ممکن می کردند. پهلوان شاهنامه افسون و نیرنگ را زمانی مذموم و مردود می دانند که بر خلاف اصول جنگ و مردانگی باشد و پهلوان شاهنامه با چنین بند و افسونی سخت مخالف است و تنفر دارد (ندوشن، ۳۰۵)

که گر من نشان گو شیر گیر	به دل گفت پس کار دیده هجیر
چنین یال و این خسروانی نشست	بگویم بدین ترک بازو دست
برانگیزد این باره پیل تن	ز لشکر کند جنگ او ز انجمن
شود کشته رستم به چنگال اوی	براین زور و این کتف این یال اوی
بگیرد سر تخت کاووس شاه (۳-۲۱۸-۶۰۶-۶۳۰)	ازیران نیاید کسی کینه خواه
خردمند و روشن دل و یاد گیر	از ایران یکی نامدارم دبیر
سپاسی نهی جاودان بر سرم (۶-۱۶-۱۳۹-۱۴۰)	بکشتی بر این آب اگر بگذرم
که لرزان شدند آن دو دختر ز بیم	یکی بانگ زد به زیر گلیم
نه آنکش به گیتی کز و کرد یاد	که اسفندیار از بنه خود مباد
مبیناد چون او کلاه و کمر	ز گشتاسب آن مرد بیدادگر
ز بهر خور خویش کوشنده ام	نبینید کاید فروشنده ام
بدانست و آمد دلش باز جای (۶-۱۹۷-۵۵۰-۵۵۴)	چو آواز بشنید فرخ همای
گرانمایه تر پایگه ساختنش	بخندید ار جاسپ و بنواختش
جهانجوری با رادی و شادکام (۶-۱۹۵-۵۱۸-۵۲۰)	چو نامی بدو گفت خواد نام

شجاعت

از صفات اخلاقی انسان ها شجاعت است که در مقابل آن ترس قرار دارد. پهلوانان شاهنامه از شجاعت فوق العاده ای برخوردار است و از اوصاف ذاتی و جدایی ناپذیر او می باشد.

این خصوصیت یعنی شجاعت در پهلوانان شاهنامه که از بدو خلقتش در او به ودیعه نهاده شده است با گذشت زمان و چشیدن سرما و گرمای رزگار و شکوفا شده است و به فعلیت در آمده است.

در شعرهای حماسی همانند شاهنامه و شجاعت حرف اول می زند و باعث ارزشمند و گرانقدری این اثر عجیب شعری شده است. در شعرهای شاهنامه آثار شجاعت فراوانی از پهلوانان به چشم می خورد از جمله جهان پهلوان بعد از نجات بیژن از چاه

افراسیاب با سپاه اندک خود بر ایوان شاهی افراسیاب شبیخون می زند و با شجاعت و چالاکی آن جنگ افروز بر عهد را از خوابگاه خود گریزان می سازد.

بشد تا به درگاه افراسیاب
بر آمد ز ناگه ده و دارو گیر
سران را بسی سر جدا شد ز تن
بخفتی تو بر گاه و بیژن به چاه
به هنگام سستی و آرام و خواب
درخشیدن تیغ و باران تیر
پر از خاک ریش و پر از خون دهن
مگر باره دیدی ز آهن به راه
منم رستم زابلی پور زال
نه هنگام خوابست و آرام و هال (۵-۷۴-۱۱۲۵-۱۱۴۳)

نمونه هایی از شجاعت پهلوانان شاهنامه

-نبرد رستم با اولاد در خوان پنجم (۲-۱۰۱-۴۶۶-۴۷۴)

-توصیف شجاعت رستم به زبان تهمینه (۲-۱۵۷-۷۴-۸۰)

- بر گرفته شدن افراسیاب توسط جهان پهلوان از پشت زین (۲-۶۰-۱۹۱-۱۹۷)

- شجاعت رستم و چالاکی او در نبرد با الکوس (۲-۱۶۶-۵۹۴-۵۹۸)

- شجاعت و جگرآوری سام (۱-۱۹۶-۹۱۷-۹۲۹)

- شجاعت گیو هنگام آوردن کیخسرو به ایران (۳-۲۱۳-۳۲۶-۳۲۷۰)

- شجاعت رستم در برابر سپاه چین (۴-۲۴۴-۵۵۰-۵۵۶)

- شجاعت و پایداری لهراسب پیر در میدان جنگ

ز جای پرستش به آوردگاه

بیماد به سر بر کیانی کلاه
یکی گرز ی گاو پیکر به دست
یکی پیری بغرید چو پیل مست
بهر حمله ای جادوی زان سران

سپردی زمین را به گرز گران
نباشد جز ار گرد اسفندیار
همی گفت هر کس که این نامدار
بهر سو که باره برانگیختی

همی خاک با خون برآمیختی
هر آنکس که آواز او یافتی
بستنش اندرون زهره بشکافتی
بترکان چنین گفت کهرم که جنگ

میازید به او یکایک به چنگ
بکوشید و اندر میانش آورد
خروش هژبر ژیان آورد (۶-۱۳۹-۶۰-۶۷)

شجاعت و پایداری داراب بهمن در برابر سپاه روم.

چو داراب پیش آمد و حمله برد
به پیش صف رومیان کس نماند
عنان را به اسپ تکاور سپرد
به قلب سپاه اندر آمد چو گرگ

ز گردان شمشیر زن بس نماند
پراکنده کرد آن سپاه بزرگ
بیاورد و چندی سلیح و بنه
و زان جایگه شد سوی میمنه

کسی از یلان خویشتن را ندید (۶-۳۶۶-۲۱۰-۲۱۴)
همه لشکر روم بر هم درید

در این نبرد چهل نفر از پیشوایان دین مسیحیت کشته می شوند و داراب بهمن در حالی که صلیبی در دست دارد به سوی

اردوگاه خود بر میگردد.

چهل خان ثلیق از دلیران بکشت

بیماد صلیبی گرفته به مش (۶-۳۶۶-۲۱۷)

منابع:

۱. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۴) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، چاپ ششم، تهران، نشر آثار.
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۸۶) داستان داستان ها، چاپ هشتم، شرکت سیمای انتشار.
۳. جوانشیر، سام (۱۳۸۰) حماسه داد، تهران، انتشارات شیراز.
۴. رنجبر، احمد (۱۳۶۳) جاذبه های فکری فردوسی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۵. سرامی، قدمعلی (۱۳۸۳) از رنگ گل تا نارنج خار، تهران، انتشارات علمی.
۶. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۷) حماسه سرایی در ایران، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۷. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۱) شیعه در اسلام، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، نشر قطره.
۸. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳) شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ اول، تهران